

تحلیل و بررسی آسیب مهجوریت عقل در فهم دین از نگاه قرآن

محمد رضا حاجی اسماعیلی^۱

زهرا کلباسی^۲

چکیده

تأمل در آیات وحی حاکی از آن است که علی رغم تأکید قرآن بر جایگاه عقل و منطبق بودن حکم آن با فطرت الهی انسان، همچنان ابتلا به بی خردی ریشه ای ترین آسیب در میان دینداران است. آسیبی که با انحرافات گوناگون باورهای معرفتی ارتباطی مستقیم داشته و بستر ساز آنان شده است. لذا تأمل در آیاتی که قرآن در آنها دعوت به تعقل نموده و یا بر بی خردی عتاب کرده، نمایانگر آن است که آسیب های اعتقادی همچون عدم تعامل مناسب با کتاب آسمانی، تقلید جاهلانه در اعتقادات دینی و خود برتر بینی معلول نفی عقلانیت از چهره ی دین است.

کلید واژه ها: عقل، وحی، دین باوران، تقلید، کتاب آسمانی

m.hajis1@yahoo.com
zhrakalbasi@gmail.com

۱- دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان
۲- کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان

۱- مقدمه

آموزه های وحیانی در عصری که جزیره عربستان گرفتار جاهلیت بود، عقل را جایگاهی والا بخشید. در آن دوره هر چند در یونان و ایران خردورزی به شکلی خودنمایی کرده و بر سفسطه چیره شد تا خرد ناب را از خرد آمیخته باز شناساند، با این همه نتوانست آن را به حوزه عمل اجتماعی و سیاسی وارد سازد. لیکن قرآن نه تنها عقل را به جایگاه واقعی خود نشاناد، بلکه توانست از آن در بهبود روابط اجتماعی سود برده و اجتماع را از پراکندگی و تشتت در پرستش، به یکتا پرستی و توحید در هدف و آرمان سوق دهد. سپس بنای ایمان و تقرب به پروردگار را بر پایه ی خرد نهاد و عقل را به عنوان حجت درونی همپای پیامبران به عنوان حجت بیرونی قرار داد. لذا از منظر قرآن، انسان مؤمن انسانی است که پیوسته در آیات هستی تعقل نموده و از راه خرد به بهشت برین دست یابد و در مقابل کسی که از حکم خرد سرپیچی کرده و به گناه آلوده گردیده، سفیه خوانده شده است. (البقره، ۱۳۰) از این رو دعوت همگان به تعقل و تفکر و پرهیز از خمود عقلی و جمود فکری از ویژگی های بارز معارف قرآنی است و سیره ی قرآن در بیان استدلال به منظور دعوت به ارکان ایمان و توحید و دعوت مخالفان به بیان براهین، شاهدهی براین مدعاست. لذا در آموزه های قرآنی بیش از سیصد آیه در ستایش خردورزی و سفارش به تفکر و تدبر نازل شده که از جایگاه بی بدیل آن پرده می افکند. (طباطبایی، ۵/ ۲۵۵) از این رو می توان ادعا نمود که از دیدگاه قرآن، مدار کارها عقل است و اعتبار هر مخالفت یا موافقتی به براهینی است که برای آن اقامه می گردد و خردستیزی، ایمان بدون پشتوانه علم و تقلید کورکورانه، امور نکوهیده اند. در نتیجه در این پژوهش پس از تبیین جایگاه خردورزی در قرآن و روایات، به نقش بی خردی به عنوان مادر آسیب های دینداری، در بروز شاخص ترین آسیب های معرفتی پرداخته می شود.

۲- مفهوم شناسی واژه ی عقل

واژه ی عقل در لغت عرب، به مفهوم منع، نهی، امساک، حبس و جلوگیری است (ابن فارس، ۴/ ۶۹؛ فیومی، ۴۲۲-۴۲۳) که مفاهیم دیگر عقل از همین معنا اخذ شده و با آن مناسبت دارد. خلیل گوید: عقل نقیض جهل است. (ابن فارس، ۴/ ۶۹) راغب معتقد است عقل قوه ایست که آماده ی قبول علم است. از این رو امیرالمؤمنین عقل را به دو قسم عقل مطبوع و عقل مسموع تقسیم نمود که هر گاه عقل فطری در انسان نباشد عقل اکتسابی و شنیده ها سود نمی دهد. سپس راغب در ادامه افزوده: هر گاه در قرآن تکلیفی از بنده به سبب کم خردی سلب گردیده، اشاره به نقص عقل فطری او داشته و هر گاه بندگان به سبب بی خردی نکوهش شده اند، اشاره به عقل اکتسابی آنان داشته که این نعمت الهی را در مسیر صحیح رشد نداده اند. (راغب، ۵۷۷-۵۷۸) ابن فارس وجه تسمیه عقل را این می داند که انسان را از گفتار و کردار زشت باز می دارد. (ابن فارس، ۴/ ۶۹) چنانکه عقل در تاج العروس در مقابل نفهمی و به معنای قوه ای که حسن و قبح افعال را تشخیص می دهد، معنا شده است. (حسینی زبیدی، ۱۵/ ۵۰۴).

علامه طباطبایی نیز ذیل آیه ۱۶۴ بقره، عقل را به معنای ادراک و فهمیدن دانسته و مقصود از آن را قوه‌ی درکی بیان کرده که در وجود آدمی به ودیعه نهاده شده تا سره از ناسره را باز شناخته و میان حق و باطل جدایی اندازد. (طباطبایی، ۱/ ۶۱۱).

نتیجه اینکه معنای اصلی عقل منع و جلوگیری است که آدمی را از انحرافات و کژی‌ها بازداشته و به طریقت صحیح رهنمون می‌سازد. این معنا در استعمالات قرآن و حدیث به همین مضمون لحاظ گردیده است. چنانکه در قرآن کریم، ۴۹ بار از ماده «عقل» استفاده گردیده که مشتقات آن به صورت فعل استعمال شده که به این صورت است: «تعقلون» ۲۴ بار، «یعقلون» ۲۲ بار، «یعقلها»، «نعقل» و «عقلوه» هر کدام یک مرتبه. عقل از جمله واژگانی است که در قرآن خانواده‌ی معنایی تشکیل داده و الفاظ دیگری در معنای مشابه با آن به کار رفته است. لذا افزون بر «عقل»، واژگان «ظن»، «حسبان»، «شعور»، «ذکر»، «عرفان»، «فهم»، «فقه»، «درایت»، «یقین»، «فکر»، «رأی»، «زعم»، «حفظ»، «حکمت»، «خبر»، «شهادت»، «فتوی» و «بصیرت» از جمله کلماتی هستند که بر قوه‌ی ادراک آدمی دلالت می‌نمایند. (طباطبایی، ۲/ ۳۷۱).

۳- بررسی جایگاه خردورزی در نگاه قرآن

از نگاه قرآن کریم مهم‌ترین وجه تمایز انسان از دیگر حیوانات این است که انسان، حیوانی است متفکر و زندگی بشر نیز بدون تفکر و تعقل سامان نمی‌پذیرد. لذا همین که قرآن بیش از سیصد مورد به مسأله «تفکر» و «تعقل» اشاره نموده و خردورزی را اساس و زیر بنای تکامل قلمداد کرده و ریشه تمام مفاسد اجتماعی و فردی را حاکم نبودن عقل دانسته، خود بهترین دلیل برای اثبات اهمیت «تفکر» و «تعقل» نزد قرآن است. با این وجود به منظور عینی ساختن بخشی از تأکیدات قرآن بر نقش محوری عقل در سعادت آدمی، مروری گذرا بر محتوای ۴۹ آیه‌ی که به تعقل و خردورزی دعوت نموده می‌شود:

گروه نخست آیاتی است که پس از بیان نعمات الهی به ویژه آیات آفرینش، آنها را نشانه‌ی برای هدایت خردمندان توصیف نموده که خود بر چهار گونه‌اند:

الف) آیاتی که با یادآوری نعماتی که راه را برای هدایت بشر به سوی حقیقت روشن ساخته، آن را نشانه‌ی برای خردمندان نامیده است. در این باره به آیه ۱۰ انبیا می‌توان اشاره کرد که قرآن را کتابی نازل شده که موجب فخر و مباهات مخاطبان آن است توصیف نموده و سپس در عتابی به مشرکان فرموده آیا در این زمینه تعقل نمی‌نمایید؟ «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پس از آن به آیه ۷۳ بقره می‌توان استناد کرد که خداوند پس از یادآوری نعمت ویژه‌ی خویش بر بنی اسرائیل که با ذبح گاو و زدن گوشت بدن آن به مقتولی که به ناحق کشته شده بود، وی را زنده ساخته و مقتول قاتل خویش را رسوا کرد، آن را نشانه‌ی الهی دانسته که شاید بنی اسرائیل به واسطه‌ی آن تعقل نمایند. «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بَعْضَهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» در سایر آیات نیز، با تکیه بر آفرینش موجودات بی نظیر در پهنه‌ی هستی که از وجود خالقی یکتا خبر می‌دهد، خردمندان را به تعقل فراخوانده است.

ب) سه آیه پیرامون آفرینش زمین و گیاهانی که از آن می روید. در آیه ۴ رعد به تفصیل پیرامون قطعات گوناگون زمین و گیاهان مختلفی که با تغذیه ی یکسان از آب، محصول مختلف می دهند، سخن گفته شده و در آیه ۱۷ حدید به اجمال به زنده ساختن زمین مرده اشاره گردیده است. در آیه ۶۷ نحل نیز با تذکر بر امکان برداشت دو محصول پاکیزه و ناپاک از منشأیی واحد همچون خرما و انگور، قدرت بی نظیر خداوند را یادآوری نموده و در هر سه آیه آفریده های الهی به عنوان نشانه ای برای خردمندان مطرح شده است. «وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (النحل، ۶۷).

ج) برخی آیات با اشاره ای گذرا به آفریده های شاخص الهی همچون خورشید، ماه و ستارگان که به تسخیر آدمی اشاره دارد، آسمان، زمین، شرق و غرب و آنچه میان آن دوست، چرخش شب و روز، ابرهای مسخر، رعد و برق و بارانی که با بارش خویش نه تنها زمین بلکه موجب حیات و روزی رسانی به همه ی جنبندگان می گردد، آنها را نشانه ای برای خردمندان توصیف کرده است. «وَسَحَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَحَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (النحل، ۱۲).

د) آیاتی که بشر را به تعقل در نشانه های الهی در وجود خود فرامی خواند. در این زمینه می توان به آیه ۸۰ مؤمنون که احیا و اماتة ی آدمی را از اختیارات تامه ی الهی خوانده اشاره کرد. آیه ۶۷ غافر نیز نمونه ی دیگری از این گروه است که به تفصیل مراحل رشد آدمی، از آفرینش وی از خاک تا کهسالی او بیان گردیده است. گروه دوم آیاتی که خطاکاران اعم از مشرکان و یا توحید باوران را به سبب عدم خردورزی و آلوده شدن به گناه، عتاب می نماید. این عتابها نیز خود به دسته های گوناگون تقسیم می شود که گزارش اجمالی آن به شرح زیر است:

الف) آیات ۴۴ بقره و ۱۶۹ اعراف که عالمان اهل کتاب را به سبب قرائت ظاهری کتاب آسمانی و تبلیغ آن برای سایرین در حالی که خود بدان التزام عملی نداشته و روحیه ی دنیا پرستی در آنان قوی است، نکوهش نموده و آنان را براین بی خردی مورد عتاب قرار داده است.

ب) آیاتی است که دنیا پرستانی که آخرت را فراموش نموده و سعادت ابدی را به مطاع ناچیز دنیا فروخته اند، به سبب بی عقلی مذمت کرده است. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَلَكُلُّ دَارٍ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الانعام، ۳۲)

ج) آیه ۶۲ یس کسانی که حیلت گری شیطان را فراموش کرده اند را به سبب بی خردی و پندناپذیری از گروه های بسیاری که پیش از آنان در دام شیطان فریفته شده اند، ملامت کرده است. «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ» (یس، ۶۲)

د) آیه ۲۸ روم مشرکان را به سبب بی خردی در شریک دانستن مخلوقاتی که در عظمت و قدرت قابل مقایسه با ساحت خداوند نیستند، نکوهش کرده است.

و) آیه ۱۶ یونس که مشرکان را به سبب گمان های ناروا و درخواست های نا به جا درباره ی تغییر قرآن و انتساب مفاهیم وحیانی به پیامبر، نکوهش کرده و آن را ناشی از بی خردی آنان دانسته است. «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»

گروه سوم آیاتی که خردمندان را به تعقل در آیات تشریحی فراخوانده است. در این گروه به دو آیه می توان اشاره کرد.

نخست آیه ۱۵۱ انعام که پس از نهی از شرک، انجام زشتی ها در خفا و آشکارا، قتل ظالمانه ی نفوس و قتل فرزندان از ترس فقر و امر به احسان به والدین، این دستورات را وصیت الهی برای مؤمنان دانسته تا بدین وسیله تعقل بورزند.

دوم آیه ۶۱ نور که پس از تبیین احکام خوردنی های حلال بدون اجازه از اقوام و دوستان نزدیک، آن را تبیین آیات الهی به منظور خردورزی مؤمنان توصیف کرده است.

گروه چهارم: آیاتی که منش و رفتار بی خردان را معرفی می کند.

الف) کافران مانند حیواناتی هستند که قدرت شنیداری، دیداری و تکلم را از دست داده و از این رو چیزی نفهمیده و قدرت تعقل ندارند. (البقره، ۱۷۱)

ب) کسانی که هنگامیکه به سوی نماز خوانده می شوند آن را به بازیچه گرفته و استهزا می کنند، بی خرد هستند. «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَعَلْبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (المائده، ۵۸)

ج) کسانی که به خداوند افترا می زنند، عمدتاً بی خرد هستند. (المائده، ۱۰۳)

د) کسانی که گوشی برای شنیدن ندای حق نداشته و پیامبر قادر به هدایت آنان نیست، نمونه ای از بی خردان هستند. «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ» (یونس، ۴۲)

گروه پنجم آیاتی که عذاب بی خردان را بیان نموده است:

الف) خداوند کسانی را که ایمان نیاورده اند، بی خردانی نامیده که پلیدی بر آنان نهاده شده است. (یونس، ۱۰۰)

ب) کسانی که ندای حق را با گوش جان نشنیده و در آن تعقل ننموده اند، در آخرت پشیمان بوده و در عذابی که زبانه می کشد، مجازات خواهند شد. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (التغابن، ۱۰)

۴- بررسی مفهوم تعقل از دیدگاه قرآن

از مجموع آیات و روایاتی که ذیل معنا و مفهوم تعقل وارد شده، آشکار می گردد که عقل به معنای فهمی است که حق را تشخیص داده به گونه ای که اگر انسان ملتمز به این فهم شود، نجات می یابد. لذا از دیدگاه قرآن، اگر کسی باطل را بپذیرد، عقل او به چنین انتخابی حکم نکرده بلکه این سفاهت و بی خردی وی بوده که بر او غلبه یافته است. چنانکه در آیه ۱۳۰ بقره بر این معنا تصریح شده و فرموده: کسی که جز راه بندگی ابراهیم خلیل را برگزیند، سفیه است. «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ أَلَا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (البقره، ۱۳۰) این معنا در روایات نیز تأیید گشته. چنانکه امام صادق (ع) در بیان معنای عقل فرمود: «عقل چیزی است که به وسیله ی آن پروردگار عبادت

شده و بهشت برین به دست می آید». سپس از امام سؤال شد: آنچه در شخص معاویه (و امثال او) وجود داشت که به وسیله آن می اندیشید و به حل مشکلات و مسائل دست می یافت چه بود؟ حضرت در پاسخ فرمود: آن شیطنت و چیزی شبیه عقل بود، لیکن عقل نبود. (کلینی، ۱/ ۲۵) بنابراین اگر کسی اندیشه خویش را محدود به مطامع دنیوی و عبادت و بندگی غیر الله نمود، از دیدگاه اسلام عاقل به شمار نمی رود و در حقیقت چنین فردی از فطرت خویش منحرف و سفیه نامیده شده، هر چند در معادلات مادی و در نظر مردم عاقل شمرده شود.

علامه طباطبائی نیز عقل را براساس دیدگاه قرآن، به چیزی تعریف می کند که انسان در دینش از آن بهره مند می شود و هدایتگر انسان به سوی اعمال صالح و حقایق معارف است که اگر در این مسیر نباشد، از دیدگاه قرآن، عقل نامیده نمی شود، اگرچه در خیر و شرهای دنیوی صرف، کارایی داشته باشد. (طباطبائی، ۲/ ۳۷۵)

به دیگر عبارت عقل در لغت و قرآن و سنت چیزی است که در حوزه نظری و اعتقادی انسان را به شناخت مطابق با واقع و اعتقاد درست دینی می رساند و در حوزه عملی، اعمال شایسته و صواب را به انسان می نمایاند. از این رو به سبب آنکه این پیامبر درونی می بایست همان نقشی را در درون انسان ایفا نماید که پیامبران بیرونی در عالم بشریت اجرا کرده اند، احتمال خطا در آن وجود ندارد. لذا هنگامیکه ابن سکیت از امام رضا پرسید: در این زمان حجت بر خلق کیست؟ امام فرمود: عقل است که راستگو درباره ی خداوند را می شناسد و او را تأیید می کند و دروغگو را نیز بازشناخته و وی را تکذیب می نماید. (کلینی، ۱/ ۵۶) جوادی آملی در تبیین شایسته تر این معنا و حجیت عقل فطری می نویسد: قرآن به وسیله مصطلحات فقه و اصول و کلام شناخته نمی شود؛ زیرا قرآن چنان نزول نیافته که فهم آن در میان نخبگان دینی امت منحصر گردد، بلکه چنان بیان شده که همگان قادر به فهم آن باشند. از این رو قرآن مطابق با فطرت آدمی نزول یافته است. فطرت نیز در مسائل عملی، فجور و تقوا را به خوبی درک می کند و در مسائل علمی بدیهیات را می شناسد. لذا کسی که به ندای فطرت خویش التزام یابد، حقیقت بر او مکشوف می گردد. (جوادی آملی، ۱/ ۴۵۰)

از این رو تأمل در آیات وحی حکایتگر آن است که زمانی ندای فطری عقل شنیده می شود که مخاطب به تطهیر روح پرداخته باشد؛ ورنه همچون بسیاری که از این حجت درونی به سادگی عبور کرده و در کجراه گام برداشتنند، به بدفهمی دینی مبتلا می گردند. چنانکه آیه ۴۲ یونس به پیامبر فرموده: هر چند برخی از مخاطبان تو ندایت را در ظاهر می شنوند، لیکن آیا تو می توانی کسی که نسبت به شنیدن ندای حق کر شده و تعقل نمی نماید را شنوا سازی؟ لذا کسانی که چنان آلوده گشته اند که قلب آنان از دریافت حقیقت عاجز گشته، قدرت تعقل خود را از دست می دهند. اعم از آنکه ایشان از علمای دنیا پرست امت دیندار باشند و یا آشکارا به خداوند شرک بورزند. این معنا در بررسی گروه آیات عتاب قرآنی پیرامون بی خردان و توصیف ویژگی آنان که جملگی به گناه آلوده و مورد عذاب الهی واقع شده بودند کاملاً مشهود و محسوس است. در نتیجه تحصیل تقوا که همان تعدیل نیروهای انسانی است، موجب پاکی و زلالی فطرت انسان و فزونی بینش و بصیرت او شده و پذیرش حقایق و بهره مندی از دانش های سودمند و دستیابی به اندیشه های درست را در پی خواهد داشت.

برهمن اساس آیه ۲۹ انفال به متقیان مژده داده که در ازای خویشتن داری به قدرت تشخیص حق از باطل دست می یابند. «ان تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» بنابراین هرگاه آدمی از این موهبت الهی در راستای شناخت وحی استفاده نکرده، به آسیب بدفهمی دینی مبتلا شده و به وادی گمراهی و عناد با پروردگار رسیده است. لذا استمداد از عنصر عقل در شناخت آموزه های وحیانی چنان ضروری بوده که آیات الهی بارها از استدلال های عقلانی در تبیین مفاهیم دینی استفاده کرده که شاید بتوان نقطه ی اوج دعوت و عنایت قرآن به افزایش سطح فهم و بصیرت را در تبیین دعوت توحیدی انبیا دریافت.

۵- بررسی نقش عقل در دعوت انبیا

آیات وحیانی، گواه آن است که پیامبران پیوسته دعوت خویش را با ارائه ی استدلال و براهین عقلی آغاز نموده و امت خویش را به تعقل و تفکر فراخوانده اند، که در این نوشتار به عنوان نمونه به سیر بیدارگری ابراهیم خلیل که پدر هدایت یافتگان لقب یافته (الحج، ۷۸) و افزون بر نبوت به مقام امامت نیز نایل آمده، اشاره می گردد. (البقره، ۱۲۴)

قرآن در آیه ۵۲ انبیا دعوت او را با سؤالی تأمل برانگیز پیرامون فایده ی پرستش مجسمه ها، از امتش آغاز نموده است. سپس آن هنگام که قومش بت پرستی خویش را بر پیروی از سنت نیاکان مستند ساختند، ایشان را مورد عتاب قرار داد که آیا شما و پدرانتان به واقع می اندیشید؟ «قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ» (الشعراء، ۷۵) از این رو هرگاه قرآن به دعوت ابراهیم خلیل اشاره نموده به براهین وی نیز پرداخته است. او در دعوت پدرش آزر به توحید نیز، با پرسش از فایده ی پرستش اجسامی که نه می بینند و نه می شنوند، وی را به سوی هدایت فراخواند. سپس با تأکید بر علم الهی خویش، وی را از لجاجت برحذر داشته و حتی برای آنکه او را از پیروی شیطان منع نماید نیز، دلیل اقامه کرد. ابراهیم با اشاره به این نکته که شیطان عصیانگر و نافرمان است، از آزر خواست تا به دنبال او گام برندارد. «يَا بَتِ لِمَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَانِ عَصِيًّا» (مریم، ۴۴) دعوتگری او برای امتش در سوره ی شعراء نیز مؤید همین نکته است. آن زمان که وی مردمانش را به توحید فراخواند، به بیان بزرگترین نعمات الهی پرداخته و با اثبات قدرت مطلقه ی او در همه ی لحظات زندگی بشری، از آنان خواست تا به یکتا پرستی روی آورند. «فَأَيْنَهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ * الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (الشعراء، ۷۷-۸۲) ابراهیم خلیل حتی در آن هنگام که به مبارزه ی آشکار با قومش برخاست و بت ها را شکست نیز، هدفی جز روشنگری و بیدار ساختن خرد آنان نداشت. لذا پس از آنکه تبر را بر دوش بت بزرگ نهاد و وی را مقصر جلوه داد، قومش به خطای خویش اقرار نموده و بدو گفتند: تو خود می دانی که آنان از عهده ی چنین امری بر نمی آیند که ابراهیم نیز در پاسخی عتاب گونه به آنان، پرسید آیا تعقل نمی نمایید و آنچه که برای شما دارای خیر و شر نیست را به خدایی می گیرید؟ «فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنفُسِكُمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ *

أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الانبیاء، ۶۴-۶۷) آیات قرآن گواه آن است که سیر بیدارگری ابراهیم نبی، در مواجهه با پرستندگان اجرام آسمانی نیز جریان داشته؛ از این رو وی با همراهی ظاهری با هریک از آنان، پس از آنکه آن پدیده‌ی آسمانی افول نمود با پرسش از فایده‌ی خدایی که در برهه‌ای از زمان غروب کرده، گمراهان را به تأمل واداشته و در برابر تهدید بزرگان آنان به عذاب خدایگان، تنها از حضرت حق ترسیده و پیوسته محاجه کرده است. (الانعام، ۷۶-۸۰) چنانکه در برابر ادعای خدایی نمود نیز با استدلال به خدایی که قادر بر حیات و ممات است و خورشید را از شرق حرکت می‌دهد، او را مغلوب نمود. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أَحْيِي وَ أُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (البقره، ۲۵۸) این همه عنایت وی به قدرت عقل که تکیه گاهی امن برای شناخت سره از ناسره است، در دعا‌های ابراهیم نیز نقش بسته است. لذا او از خداوند می‌خواهد تا رسولی بر نسلش برانگیزد که آیات او را خوانده و ایشان را تعلیم کتاب و حکمت دهد و آنان را تزکیه نماید تا بتوانند از علم خویش در جهت هدایت بهره‌برند. «رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (البقره، ۱۲۹)

در نهایت از مجموع این آیات و حیانی می‌توان به اهمیت نقش تعقل و خردورزی در رسالت پیامبران پی برد. به طوریکه بیان برهان‌های الهی و درخواست استدلال از مخالفان زیربنای دعوت انبیا را تشکیل داده است. چنانکه بنابر تصریح قرآن، این سیر خردورزی در محکمه‌ی عدل الهی نیز ادامه خواهد داشت و دلایل هر فرقه‌ای در مسلک دینی که انتخاب نموده‌اند، بررسی می‌شود. از این رو در آیه ۷۵ قصص که به ترسیم صحنه‌ای از قیامت پرداخته فرموده: از هر گروهی گواهی برمی‌انگیزیم و به آنان خواهیم گفت که دلیل و برهان خویش را در باور و عملکرد دینی که در دنیا برگزیدید ارائه نمایید و آنگاه آنان خواهند دانست حق برای خداوند است و کسانی که به ساحت او افترا بسته‌اند، گمراه شده‌اند. «وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ»

۶- آسیب‌های ناشی از مهجوریت عقل در فهم وحی

در نگاه قرآن عقل شرط لازم و حیاتی برای رسیدن آدمی به سعادت است و از جایی که عنصر حیاتی خرد در مسیر تعبد انسان حذف گردد او به قعر دوزخ راه می‌یابد. چنانکه با استناد به سوره‌ی تغابن دوزخیانی که آتش بر آنان شعله می‌کشد، غبطه خواهند خورد که ای کاش تعقل نموده و یا ندای حق را شنیده بودیم تا به این عذاب گرفتار نمی‌شدیم. «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملک، ۱۰) این معنا در آیه ۱۷۹ اعراف نیز که دوزخیانی که از حیوان پست‌تر و گمراه‌تر معرفی شده‌اند را فاقد قدرت تعقل خوانده نیز تأیید می‌گردد. براساس این آیه شریفه در توصیف جهنمیان به عدم قدرت شنوایی، بینایی و بی‌خردی آنان اشاره نموده که بدون تردید مقصود از فقدان چنین قوایی، عدم استفاده‌ی این گروه از جنیان و آدمیان از آنها

در مسیر سعادت است؛ زیرا آنگاه که از عقل در راستای رسیدن به مطلوب استفاده نمی‌گردد، گو اینکه چنین عقلی وجود خارجی ندارد. (طوسی، ۳۷/۵)

لذا در مقام آسیب‌شناسی دین، نفی عنصر عقلانیت را می‌توان ریشه‌ای‌ترین آسیب و مادر سایر انحرافات قلمداد نمود. این مدعا از خطابه‌های فراوان قرآن مبنی بر دستور به عقلانیت و یا عتابهای آن مبنی بر چرایی کنار نهادن خردورزی آشکار است که در تبیین جایگاه خرد گذشت. اما نکته‌ی حائز اهمیت آنکه قرآن نه تنها مشرکان بلکه در موارد بسیار، پیروان ادیان آسمانی گوناگون همچون یهودیان، مسیحیان و یا مسلمانان را مورد خطاب قرار داده و آنان را به سبب فهم نادرست و یا عدم التزام عملی به آموزه‌های وحی، عتاب نموده است. حتی نگاه متمم‌خانه به آیات وحی بیانگر آن است که قرآن مخاطبان پیامبر را بر مبنای میزان خردورزی آنان، به دو گروه شاخص تقسیم نموده است. نخست کسانی که فاقد قدرت تعقل بوده و قرآن آنان را با صفات کور و کر و لال معرفی نموده که این گروه نه تنها شامل مشرکان متعصب بلکه شامل مسلمانان منافق و لجوج نیز می‌شود.

چنانکه آیه ۱۷۱ بقره در تشریح وضعیت کافران متعصبی که حق را به بهانه‌ی تبعیت از پدران و نیاکانی که آنان نیز اهل خرد نبودند، رها می‌سازند، آنان را در برابر ندای هدایتگر پیامبر، همچون حیواناتی دانسته که قدرت شنیداری، دیداری و تکلم را از دست داده و از این رو به سبب بسته بودن همه‌ی راههای ورود و خروج اطلاعات، چیزی نفهمیده و قدرت تعقل را از دست داده‌اند. «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بكم عُمِي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» در آیه ۴۲ یونس، چنین کسانی، گوش‌ی شنیدن ندای حق نداشته و به گونه‌ای عداوت می‌ورزند که پیامبر رحمت قادر به هدایت آنان نیست. (یونس، ۴۲) تا جایی که خداوند رسولش را از اصرار بی‌ثمر بر هدایت آنان بازمی‌دارد. (الکهف، ۶) چنانکه آیه ۱۹۸ اعراف نیز همین معنا را مورد تأکید قرار داده که آنان نه تنها نمی‌شنوند، بلکه حتی علی‌رغم نگاه ظاهری، پیامبر را نمی‌بینند. «وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (الاعراف، ۱۹۸)

در نتیجه قرآن چنین افرادی که علی‌رغم اعتقاد به پروردگار یا به شکل مطلق و در نگرش توحیدی و یا در رأس خدایان، تعقل ننموده و روحیه‌ی حق‌پذیری ندارند و به جای خداپرستی به عقیده‌پرستی روی آورده‌اند را لایق آن ندانسته که مخاطب حقیقی وحی قرار گیرند. لذا سرنوشت آنان جز تباهی و گمراهی که خود با بی‌خردی بدان دامن زده‌اند نخواهد بود.

در مقابل، دسته‌ی دوم نیز کسانی هستند که آن دم که ندای حق به آنان می‌رسد، متذکر شده و با استمداد از حکم عقل، انطباق وحی با فطرت را درمی‌یابند. چنین کسانی مصداق «وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» هستند که از وحی اثر پذیرفته و مخاطبان حقیقی کتاب آسمانی به شمار می‌روند. در نتیجه در نگاه قرآن، استفاده یا عدم استفاده از عقل معیاری حیاتی برای تعیین عیار سنجش انسانیت آدمی و استحقاق او برای هدایت یا ضلالت است. از این رو در بروز تمامی آسیب‌های معرفتی نقش پررنگ نفی عنصر عقلانیت از تعبد را می‌توان ملاحظه

نمود که در این نوشتار به تبیین تأثیر بی‌خردی در بروز آسیب‌های تعامل ناصواب با کتاب، خودبرتر بینی و تقلید گرائی پرداخته می‌شود.

۱-۶- تأثیر نفی عقلانیت در آسیب تعامل ناصواب با کتاب آسمانی

تأمل در آیات وحی حاکی از آن است که نخستین آسیب ناشی از بی‌خردی، در تعامل ناصواب آدمی با کتاب آسمانی نمایانگر می‌شود. به دیگر عبارت لازمه‌ی برداشت صحیح از آموزه‌های دینی، دخالت جدی عنصر عقلانیت در فهم آنهاست. از این رو قرآن با تأکید بر به‌کارگیری عقلانیت در فهم آموزه‌های دینی، جایگاه بی‌بدیل خردورزی را روشن ساخته است. چنانکه در آیات گوناگون پس از بیان نزول آسمانی قرآن، همگان را به تعقل در آن فراخوانده و یا بر بی‌خردی در فهم پهنای معرفتی وحی، عتاب نموده است. اما آنچه بیش از پیش نقش خرد را در فهم وحی آشکار می‌سازد، استناد به تعریفی است که قرآن از خود ارائه کرده. در آیه ۵۲ ابراهیم قرآن، ابلاغی برای همگان و مایه‌ی انداز آنان بیان شده تا بدین وسیله مخاطبان به توحید و یگانگی معبود دست یابند. لیکن بهره‌مندی از آیات وحی، در میان اقشار گوناگون مختص به خردمندان دانسته شده است. « هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَيَلْعَلُوا أَمَّا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَ لِيَذْكُرُوا الْأَلْبَابِ » اما ذکر آن گونه که هویداست حاکی از وجود آگاهی قبلی مخاطب از محتوای معنایی دارد که با ذکر یادآوری می‌گردد. لذا جایی که قرآن ذکر خوانده شده به معنای آگاهی فطری بشر از مضامین آن است. چنانکه در سه موضع خود را تنها ذکر برای جهانیان خوانده « **إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** » (ص، القلم، التکویر، ۲۷) که مفسران آن را به تذکر و موعظه معنا نموده‌اند. (طبرسی، ۱۰ / ۶۷۸؛ طباطبایی، ۲۰ / ۳۶۱) طبرسی دلالت « **لِيَذْكُرُوا** » را بدین معنا دانسته که قرآن از همگان خواسته تا تدبیر نموده و از آیات وحی پند گیرند که این دلیلی بر حجیت عقل است. زیرا موجوداتی که از این نعمت بی‌بهره‌اند، امکان تفکر و رسیدن به مقصود آیه شریفه که تذکر است را ندارند. (طبرسی، ۶ / ۵۰۰) این معنا را فخر رازی نیز از عبارت « **لِيَذْكُرُوا الْأَلْبَابِ** » استنباط نموده. وی می‌نویسد: این آیه دلالت دارد بر آنکه هیچ فضیلت و یا منقبتی بر آدمی نیست جز آنکه در اثر نوع خردورزی وی حاصل می‌گردد. به همین سبب خداوند علت بعثت انبیا و انزال کتب آسمانی را تذکر انسان‌های خردمند معرفی نموده و این بالاترین مرتبه و شرافتی است که می‌توان برای عقل آدمی و اعتبار آن در نظر گرفت. (فخر رازی، ۹ / ۱۱۵) آیه ۱۰ انبیاء نیز مؤید این معناست. در این آیه قرآن را کتابی نازل شده که موجب ذکر مخاطبان است توصیف نموده و سپس در عتابی به مشرکان فرموده آیا در این زمینه تعقل نمی‌نمایید؟ « **لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ** » (الانبیاء، ۱۰) فخر رازی برای ذکر سه وجه معنایی یاد کرده که در یکی از آنان ذکر را به معنای تذکر دانسته که به وسیله‌ی محتوای آیات کتاب الهی، آدمی از آنچه بر او حلال نیست حذر نموده و به آنچه بر او واجب گردیده، راغب می‌شود. وی عتاب بر بی‌خردی در این آیه را به منظور تحریک آدمی بر تدبیر توصیف کرده؛ زیرا کسی که اهل تدبیر نیست از مدار عقل خارج می‌گردد. (فخر رازی، ۲۲ / ۱۲۳)

مراغی نیز عتاب بر بی خردی در این آیه را بدین جهت دانسته که مخالفت با اوامر و نواهی کتاب مقدس، عذاب الهی را در بر داشته و در مقابل تشویق و پاداشی که برای تدبیر به آن وعده داده شده، امری غیر اغماض و کم اهمیت نیست؛ لذا مشرکین می بایست از رها ساختن آموزه های آن خائف باشند؛ زیرا این خوف از لوازم عقل آدمی است. در حالیکه آنان از این نافرمانی ترسی ندارند و بدین سان بر آن بی خردی عتاب می شوند. (مراغی، ۱۷/ ۱۱) پس از آنکه آیات متعدد به تذکر آدمی به عنوان رسالت قرآن تصریح نموده، با استمداد از آیات دیگری می توان مضمون تذکر در قرآن را دریافت.

به عنوان نمونه در آیه ۱۵۱ انعام پس از نهی از شرک، انجام زشتی ها در خفا و آشکار، قتل ظالمانه ی نفوس و قتل فرزندان از ترس فقر و امر به احسان به والدین، این دستورات را وصیت الهی برای مؤمنان دانسته تا بدین وسیله تعقل نمایند. علامه طباطبایی در تبیین عبارت «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»، احکام مذکور در این آیه را به اندازه ای منطبق با فطرت دانسته که عقل آدمی در هر شرایطی بدان حکم می نماید. لذا مخاطبان آیه به تعقل در این احکام مکلف شده اند تا درستی آن را بیش از پیش دریافته و بدان عمل نمایند. (طباطبایی، ۷/ ۵۲۲) در نتیجه مفاد آیات وحی تذکر و یادآوری همان مسائلی است که عقل بنابر فطرت آدمی به حسن و قبح آن حکم می کند. در آیه ۶۱ نور نیز که پس از تبیین احکام خوردنی های حلال که می توان بدون اجازه از اموال اقوام و دوستان نزدیک، استفاده نمود، آن را تبیین آیات الهی به منظور خردورزی مؤمنان توصیف کرده است. شیخ طوسی ذیل این آیه هدف از تبیین آیات الهی را چنین توصیف کرده که دلایل همه ی احکام بیان گردد و آدمی در آنچه موظف به تعقل نماید و براساس حکم آن عمل نماید. (طوسی، ۷/ ۴۶۴) از این عبارت شیخ نیز می توان به حجیت عقل در فهم نصوص وحیانی در نگاه عالمان شیعی پی برد.

با این وجود شاید آیه ۲ یوسف را بتوان از آشکار ترین آیاتی خواند که از هدف نزول قرآن که عقلانیت است و قابلیت لفظی متن که فهم مخاطبان عصر نزول را ساده تر می نماید، پرده برداشته است. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف، ۲) حسینی منظور از تعقل مد نظر آیه شریفه را تفکر مخاطبان عصر نزول پیرامون عربی بودن آن دانسته که اگر چنین نبود، فهم زبان وحی بر ایشان دشوار بود. لذا در این برداشت موضوع تعقل، حکمت عربی بودن زبان قرآن است. (حسینی، ۱۶/ ۱۶) علامه طباطبایی نیز در تبیین تعقل در آیه شریفه می نویسد: خداوند قرآن را در مرحله نزول ملبس به لباس و واژه عربی نمود تا درخور خردورزی و فهم پیامبر و امتش گردد. سپس وی از این معنا چنین استنباط نموده فهم وحی امری مختص به پیامبر نبوده و قابلیت فهم برای همگان را دارد؛ زیرا لازمه ی فهم آن عقل انسان است. (طباطبایی، ۱۱/ ۱۰۱) بیضاوی تعقل در آیات وحی را هدف از انزال کتاب آسمانی دانسته است. لذا در نگاه او آیات وحی نزول یافته تا معانی آن فهم شده و بر آگاهی بشر افزوده شود و بر او مسلم گردد که چنین معارف حکیمانه ای از انسانی اُمی جز به معجزه ممکن نیست. (بیضاوی، ۳/ ۱۵۴)

نمونه ی دیگر عتاب قرآن نسبت به مشرکان که تلویحاً انکار آنان را از روی بی خردی خواننده آیات ۳۴-۳۹ قلم است. برپایه سیاق این آیات، مشرکین وقتی داستان بعث و معاد را شنیدند، مدعی شدند اگر آنچه پیامبر درباره ی وقوع معاد بیان می کند، صحیح باشد باز هم حال ما بهتر از حال آنان خواهد بود، همانطور که در دنیا بهتر است، و حداقل در وضعیتی برابر با یکدیگر قرار می گیریم. (طباطبایی، ۱۹/۶۳۸) واکنش نقادانه ی قرآن در برابر این مدعای بی اساس نمایانگر جایگاه عقل و استدلال در پذیرش باورهای دینی است. چنانکه حضرت حق نخست با سؤالی عتاب گونه پای داوری عقل مخاطبان را به میان می کشد که چگونه در نگاه شما مسلمان و معجم یکی است؟ سپس در عتابی دیگر از آنان پرسیده می شود که بر چه معیاری عقل چنین داوری می نماید؟ در ادامه از آنان درخواست استدلالی محکم و قابل قبول می نماید. استدلالی از جنس نصّ صریح کتاب مبنی بر راستی مدعای ایشان، یا پیمانی استوار از جانب پروردگار که به آنان ضمانت رهایی از عذاب و یکسانی با مؤمنان را داده باشد. «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ * أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بِالْغَةِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ» لذا از شیوه ی استدلال گرانه ی قرآن در مواجهه با ادعاهای گوناگون و عدم توانایی مشرکان در پاسخ دهی به آن، به نقش حیاتی عقل در پذیرش و تبعیت از وحی می توان پی برد.

در مواردی نیز قرآن ضمن نقد باورهای مشرکان صریحاً آنان را بی عقلی متهم نموده که این آیات نیز مؤیدی مطلوب در راستای تقویت نقش عقل در تعامل با وحی است. در این باره به آیه ۵۸ مائده می توان اشاره نمود که مشرکانی خرد نه تنها در آموزه های وحی تدبر ننموده، بلکه به مبارزه و تخریب آیات الهی می پردازند. این آیه کسانی که نماز را به سخره و بازیچه می گیرند را قومی فاقد تعقل خوانده است. «وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» علامه در تبیین رفتار این گروه می نویسد: به سخره گرفتن هر چیز بدان معناست که به دیگران بفهماند آن شیء یا فرد و یا عمل دارای خصیصه ایست که در نظر مسخره کنندگان بسیار سخیف و بی ارزش است، تا جایی که از روی بی اعتنایی می توان آن را به سخره گرفت. مقصود از لعب نیز آن است که شیء که هیچ گونه استفاده ی عقلایی ندارد به بازیچه گرفته می شود. بنا براین اگر مردمی دینی از ادیان الهی را استهزا کرده اند، درصدد اثبات آن بوده اند که این دین جز برای بازی و اغراض باطل به کار دیگری نمی خورد، و هیچ فایده عقلایی و جدی در آن نیست، و گرنه کسی که دینی را حق می داند و شارع آن دین و داعیان بر آن و مؤمنین به آن را در ادعا و عقیده مصاب و جدی می داند و به آنان و عقیده شان به نظر احترام می نگیرد، هرگز آن دین را مسخره و بازیچه نمی گیرد. لذا کسانی که مفاهیم اسلامی را به سخره و بازیچه می گرفتند، آن را فرایندی بی ارزش محسوب می نمودند که خداوند به سبب این سبکسری آنان را قومی بی تعقل خوانده است. (طباطبایی، ۶/۳۷-۳۸)

نمونه دوم، آیه ۱۰۳ مائده است که از منظر قرآن کسانی که به خداوند افترا می زنند، عمدتاً بی خرد هستند. «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»

عرب بحیره را به شتری خطاب می کرده که پنج شکم زاییده و آخرین فرزند او «نر» باشد. آنان گوش بحیره را می شکافت و دیگر از نحر کردن و سوار شدن آن خودداری می کرد. سائبه نیز دیگری شتری بوده که صاحبش برای سلامتی و رفع خطر آن را نذر می نموده و پس از اجابت هر نوع استفاده از آن را تحریم می نموده است. هرچند طبرسی معانی دیگری هم برای بحیره و سائبه ذکر نموده که وجه مشترک همه ی آنان تحریم هر نوع استفاده از این گونه شتر برای همه و یا اکثریت افراد بوده است. اما وصیله درباره ی گوسفندان استعمال می شده که هرگاه با رعایت مقررات ویژه ای بچه ی نر به دنیا می آوردند، آن بره ی نر به خدایان تقدیم می شده است. حام نیز شتری بوده که از صلب او ده بطن بوجود می آمد. خداوند متعال در این آیه اعلام می کند که هیچیک از «بحیره، وصیله، سائبه و حامی» را تحریم نکرده، لیکن کافران با ادعای اینکه این گونه مطالب از خداوند است، به پروردگار نسبت دروغ می دهند. در حالیکه اکثر آنها عقل ندارند. قتاده و شعبی مقصود از بی عقلی را چنان دانسته اند که عموم آنان فکر نمی کنند که این مطالب، مجعول و ساختگی است. ابو علی جبایی نیز گوید: مقصود این است که اکثر آنها نمی دانند چه چیز بر آنها حلال و چه چیز حرام است؟ یعنی تنها عده کمی از آنها معاند هستند. (طبرسی، ۳/ ۳۸۸-۳۹۰) با این همه آنچه به عنوان مراد متکلم در این آیه می توان گفت، مذمت خرافه پرستی است که آن را ناشی از کنار نهادن خردورزی در باورهای دینی دانسته و عقل را معیاری با اصالت در پذیرش باورهای دینی معرفی نموده است.

لیکن این عتابها تنها به مشرکان منتهی نشده و توحید باورانی که تعامل درستی با کتاب آسمانی برقرار نکرده اند را نیز مورد شدیدترین توبیخ های قرآنی قرار داده است. چنانکه با استناد به آیه ۵ جمعه، برخی از یهودیان به حمار تشبیه شده اند. حماری که تکلف و مشقت تلاوت و آشنایی با کتاب آسمانی را متحمل می گردد لیکن از آن بهره ای نبرده و همچنان در باروهای ناصواب خویش غرقه است. «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» در ادامه ی این روند چنان افرادی به سبب پشت نهادن به کتاب، به خرافه نیز تمسک یافته و به دنبال رسیدن به نیروهای متافیزیکی در پیشبرد امور دنیوی و سوء استفاده از سحر و جادو برمی آیند. (البقره، ۱۰۱-۱۰۲) چنانکه گروهی از همین یهودیان معاند با اسلام، آن هنگام که نزول وحی بر بشر را انکار نمودند، مورد پرسش عتاب گونه ی قرآن قرار گرفتند که در این صورت چگونه وحی بر موسی نازل گردیده و شما خود را پیروان وی می خوانید؟ «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى...» در نتیجه از مجموع عتابهای گوناگون قرآن در این بخش می توان مدعای نخست این نوشتار مبنی بر تأثیر بی خردی در تعامل ناصواب با کتاب آسمانی را اثبات نمود. زیرا بنا بر تصریح مکرر قرآن، آیات وحی تذکری هشداردهنده بر قضاوت عقل و فطرت است که آدمی را برای شنیدن و تبعیت از این حجت دورنی متنبه می سازد. چنانکه هرگاه از این حجت دورنی غفلت شده، حجت بیرونی نیز از هدایت آدمی عاجز مانده و انسان به عناد و انکار وحی و یا تعامل ناصواب با آن روی آورده است.

۲-۶- تأثیر نفی عقلانیت در آسیب خود بر تربینی

در جایی که آدمی از خرد بی بهره و به تبع آن با وحی نیز در تعامل درستی به سر نمی برد، با تکیه بر برخی مظاهری شرعی که بدان التزام عملی دارد، لیکن از محتوای آن اثر نپذیرفته، خود را از سایرین برتر دیده و به مقام عجب می رسد. در چنین حالتی خود را مقرب به درگاه الهی دیده و محکمه ی عدل الهی را فراموش می کند. از این رو خداوند در نخستین نقدی که به اهل کتاب مدعی مقام نزدیکی و قرب وارد می سازد، سؤالی عتاب آمیز است که در خصوص چرایی عذاب آنان در ازای گناهان مطرح می نماید.

بنابر آیه ۱۸ مائده، یهودیان و مسیحیان خود را دوستان و فرزندان خدا خوانده و از رهگذر این جایگاه درصدد برتری بر غیر همکیشان بودند. لذا خداوند با بیان پرسشی عقلانی در ردّ آنان که اگر محبوب خداوند هستند چرا در برابر گناهانشان مورد مؤاخذه قرار می گیرند، توهم ایشان را زدوده است.

چنانکه براساس آیه ۱۱۱ بقره، هنگامیکه یهودیان و مسیحیان هریک بهشت الهی را از آن خود دیده و سایرین را از ورود بدان محروم پنداشتند، خداوند از آنان در قبال این مدعا تقاضای ارائه ی دلیل و برهان نمود. لذا از این دو آیه می توان به تأثیر غیر قابل انکار بی خردی در آسیب خود بر تربینی اشاره کرد. زیرا استدلال های قرآنی در ردّ این باور از سوی مؤمنان کوتاه نظر، گواه آن است که این عده در پذیرش این باور و انتساب آن به پروردگار تعقل ننموده اند؛ ورنه با عنایت به پشتوانه های سست فکری این نگرش، هیچگاه بدان دل نمی بستند. اما در تبیین بهتر این ارتباط به آیاتی می توان اشاره نمود که افزون بر نقد بی پرده ی رفتارهایی که از باور خود برتری گرفته شده، عاملان آن را بی خرد خوانده است. در این باره به آیه ۴۴ بقره می توان استناد جست.

آیه ۴۴ بقره عالمان اهل کتاب را به سبب قرائت ظاهری کتاب آسمانی و تبلیغ آن برای سایرین در حالی که خود بدان التزام عملی نداشتند، نکوهش نموده و آنان را بر این بی خردی مورد عتاب قرار داده است. «أَتَأْمُرُونَ الْإِنْسَانَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» بنابر نظر فخر رازی همزه ی فعل «أَتَأْمُرُونَ» استفهامی از باب تعجب بوده و برّ نیز اسمی جامع برای همه ی نیکی های متصور است که مفسران در معنای آن اقوال گوناگونی ذکر نموده اند. از جمله آنکه اعمال حسنه ای که عالمان یهودی مردم عوام را به سوی آن فرامی خواندند، اطاعت پروردگار و پرهیز از معصیت او بود. لیکن خود آنان در گناه بر سایرین پیشی گرفته و اطاعت الهی را رها می نمودند. یا آنکه عالمان یهود مردم را به صدقه تشویق کرده اما خود در اثر رباخواری و مال حرام به قساوت قلب مبتلا گشته بودند. برخی نیز گفته اند هرگاه کسی در خفا از آنان درباره ی صدق ادعای پیامبری حضرت محمد سؤال می پرسید، به راستی او اقرار نموده اما در ملأعام انکار کرده و او را نافرمانی می کردند. چنانکه پیش از اسلام همواره منتظر پیامبر موعود بودن و آمدنش را مژده می دادند، اما پس از ظهور پیامبر بر وی حسادت ورزیده و کافر شدند. لذا آیه شریفه عالمان به کتاب آسمانی و آموزه های وحی که جامعه را به نیکی اعمّ از موارد مذکور و غیر مذکور در کلام مفسران تشویق نموده لیکن خود را فراموش کرده و از اعمال صالح کناره گیری می نمایند، با استفهامی عتاب گونه مذمت کرده است. زیرا چنین تغافل در حق خویش

عملی نکوهیده و به دور از عقل است و حتی تأثیر گفتار مشوقانه ی مردم به سوی اعمال صالح را نیز زایل می نماید. (فخر رازی، ۳/ ۴۸۷-۴۸۸)

با این همه از تأکید بر عبارت «وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ» نباید غافل گشت. زیرا این عبارت که بر آگاهی این گروه از اهل کتاب از آموزه های تورات تصریح نموده و ترک بندگی آنان را عامدانه و عالمانه توصیف کرده است، عتاب بر بی خردی ایشان را دوچندان می سازد. از این رو حضرت علی فرمود: دو گروه پشت مرا درهم شکستند. عالم متهتک و جاهل متنسک. (همانجا، ۴۸۸)

به دیگر عبارت این دسته از دینداران کسانی هستند که هدف از نزول شریعت را فراموش کرده اند و به جای آنکه با استمداد از آموزه های دینی که بدان واقف هستند به تربیت نفس پردازند، دین را ابزاری برای امر ونهی به دیگران ساخته اند. لذا چنان از دستورات شریعت برای کنترل و تحکّم بر مردم استفاده می کنند که مهار نفس خود را به فراموشی سپرده اند. لذا قرآن چنین افراد متکبر خود برترینی را فاقد عقلانیت خوانده که متقابلاً می توان ثمره ی بی خردی را ابتلا به آسیب خود برتری تعریف کرد.

دیگر آسیب بی خردی تعصب و اصرار ناروا بر باورهای ناصواب است. قسمی از بی خردی در دینداری که موجب می گردد آدمی از حق عدول نموده و از روی تعصب با استدلالهای فرومایه عقاید خویش را توجیه نماید. اما با تعمق در ریشه ی تعصب اهل کتاب بر اثبات مدعای خویش در راستای یهودی یا مسیحی بودن ابراهیم خلیل، نقش آسیب خود برتری بینی در آنان آشکار می گردد. زیرا ایشان با تلقی هدایت یافتگی ابراهیم نبی سعی در انتساب وی به آیین خویش داشتند تا بدین طریق خود را تنها امت هدایت شده و مقرب الهی قلمداد کرده و سایرین را گمراه بخوانند و از این رهگذر برتری دینی خود را اثبات نمایند. لذا آیه ۶۵ آل عمران بر این تلاش گمراهانه ی آنان اشارت می نماید. « يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » علامه مقصود از محاجه در این آیه را چنین دانسته که در ابتدا یهودیان و مسیحیان با انتساب ابراهیم خلیل به دین خود درصدد اثبات حقانیت خویش بودند. بدین سان که به طور مثال یهودیان مدعی بودند ابراهیم نبی که کتاب آسمانی ما او را ستوده از ما است. مسیحیان نیز در پاسخ بگویند: نه، ابراهیم داعی به سوی حق و خود بر دین حق بود و حق هم با ظهور عیسی ظاهر شده، پس ابراهیم خلیل از ما است. لیکن این جدال در نهایت به لجبازی و تعصب کشیده شده و یهودیان مدعی شدند حضرت ابراهیم یهودی بوده و مسیحیان نیز ادعای نصرانی بودن وی را مطرح کردند. (طباطبایی، ۳/ ۳۹۷) طبری با بیان معنایی مشابه عتاب خداوند بر اهل کتاب به سبب بی خردی را بدان جهت دانسته که اندک تفکری نمی نمودند که ابراهیم خلیل پیش از دو پیامبر موسی و عیسی می زیسته و لذا در ایام حیات وی دو دین مسیحیت و یهودیت معنایی نداشته است. (طبری، ۳/ ۲۱۵-۲۱۶) اما علامه این امر را معنایی چنان واضح خوانده که نمی توان باور نمود که اهل کتاب به این مسئله ی تقدم و تأخر زمانی نیندیشیده باشند. لذا وی مقصود آنان از طرح این مجادله را چنان دانسته که اهل کتاب براین باور بودند که دین حق یکی است و ابراهیم نیز نماد پیروی از دین حق است.

از این رو به سبب آنکه هریک خود را بر دین حق می دانست، ادعا می کردند که ابراهیم خلیل بر دین آنان بوده و دین حقی که ارائه کرده مسیحیت یا یهودیت بوده است. از این رو آنان به سبب آنکه به علمشان پایبند نبودند که اذعان نمایند ابراهیم در عصری متقدم ادعای پایبندی به دین هیچ یک از آنان را نداشته و تنها تسلیم محض خداوند بوده، عتاب گردیدند. (طباطبایی، ۳/ ۳۹۸) در ادامه نیز آیه ۶۶ آل عمران این افراد را به سبب محاجه ی بدون علمی که انجام می دادند یا به تعبیر علامه بر لازمه ی علم خویش عمل نمی کردند، نکوهش نموده است. در نتیجه از این آیه نیز می توان بر نقش کنار نهادن عقل در انحراف باورهای دینی و ابتلای مؤمنان به عجب و خود برترینی و به واسطه ی آن عقیده پرستی، پرده برداشت.

۳-۶- تأثیر نفی عقلانیت در آسیب تقلید گرائی

تقلید در اعتقادات دیگر آسیب ریشه داری است که به گواه تاریخ همواره به جامعه ی مؤمنان ضربه وارد ساخته. ضربه ای مهلک که بال مهم عقلانیت در پرواز به سوی تقرب به پروردگار را شکسته و به تبع آن استفاده ی بشر از وحی به عنوان بال دیگر را نیز تحت شعاع قرار داده است. به دیگر عبارت نخبگان خیانت پیشه در هر امتی، آن هنگام که در صدد زدودن قدرت تشخیص و خردورزی در میان دینداران هستند، آنان را به تقلید مطلق از عناصر شناخته شده فرامی خوانند. عناصری که گاه در قالب نیاکان، گاه حاکمان و در مواردی نیز در لباس عالم نماها ظهور می یابند. از این روست که شهید مطهری در این باب می نویسد: تقلید بر دو قسم ممنوع و مشروع است. تقلیدی که پیروی کورکورانه از عادات و محیط است که البته ممنوع بوده و قرآن در نکوهش آن چنین فرموده: «بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ» (الزخرف، ۲۲) سپس در تبیین این قسم از تقلید ممنوع، به این نکته اشاره کرده که تنها مصداق آن تبعیت مطلق از آباء و اجداد نیست؛ بلکه در مواردی همان رجوع جاهل به عالم و عامی به فقیه نیز مصداقی از تقلید ممنوع است. زیرا برخی حتی در میان شیعیان به دنبال انتخاب مرجعی می گردند تا به اصطلاح خود به وی سرسپارند. در حالیکه تقلید مشروع در اسلام سرسپردن حتی در برابر عالم نیست، بلکه تقلیدی است که لازمه ی آن چشم باز کردن و با چشم باز حرکت نمودن است. لذا جایی که این فهم جای خود را به سرسپردگی داد، هزاران مفسده بروز می یابد که فرد پیرو نیز در خیانت نخبگان ناشایست شریک جرم محسوب می گردد. وی سپس در تبیین مقصود خویش به روایتی که معتقد است آثار صدق از آن نمایان است استناد کرده که بخشی از مضمون آن چنین است: امام صادق پیروی از گروهی از عالمان را جایز می داند که برای پیروی کننده ثابت گردد که وی خویشندار، حافظ دین، مخالف با هوای نفس و مطیع محض امر الهی است. سپس امام در ادامه فرمود: و در این میان برخی از عالمان شیعی هستند که به چنین درجه ای رسیده و قابلیت پیروی دارند. (مطهری، ده گفتار، ۱۱۸-۱۲۵) لذا چنانکه شهید مطهری تبیین نموده پیروی عامی از عالم در اسلام مستلزم خردورزی پیوسته ی او در بررسی عملکرد عالم است، ورنه با عنایت به عتاب های سنگین و صریح قرآن به نخبگان و توده ی جوامع دین مدار و معذب نمودن امت های

گمراه گذشته، هر دو گروه نخبگان و توده‌ی مردم که درصدد رسیدن به سعادت بوده‌اند به ضلالت مبتلا و عذاب خواهند گشت که بر این معنا در بررسی آسیب تقلید بیشتر پرداخته خواهد شد.

نخستین نکوهش قرآن پیرامون تقلید گرائی را می‌توان در آیات عتاب بندگان مبنی بر پیروی از شیطان جست و جو نمود. آیات صریحی همچون آیه ۱۶۸ بقره که همگان را از گام نهادن در جای پای شیطان برحذر داشته تا آیاتی همچون ۳ و ۸ حج که مقلدان شیطان را ملامت کرده و آنان را مجادله‌کنندگانی بدون استدلال خوانده که نه تابع علم هستند و نه با استناد به کتاب که حجت آشکار الهی است در وادی ضلالت گام می‌نهند؛ تا آیه ۶۲ یس که آشکارا مقلدان شیطان را بی‌خرد توصیف نموده، همگی بر مذمت وابستگی فکری و ارتباط آن با بی‌خردی دلالت می‌نماید. براساس آیه اخیر، نخستین محرک گمراهی بی‌خردان، شیطان است. در این آیه خداوند، کسانی که حیلت‌گری شیطان را فراموش کرده‌اند را به سبب بی‌خردی و پندناپذیری از گروه‌های بسیاری که پیش از آنان در دام شیطان فریفته شده‌اند، ملامت کرده است. لذا برخی بی‌سبب بی‌خردی به وسوس موجودی که آشکارا بر گمراهی آدمیان قسم خورده « قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ » (ص، ۸۲) و با همه‌ی نیرو و توان درصدد نابودی اوست، دل خوش کرده و فریفته می‌شوند. « وَاسْتَفْزَزَ مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بَخِيلِكَ وَرَجَلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا » (الاسراء، ۶۴) چنانکه در آیه ۶۴ اسراء، از آشکارترین حرب‌های شیطان یاد شده که براساس آن او با استمداد از ارتش سواره و پیاده نظام خود، انسان را وسوسه نموده و درصدد نفوذ در مال و اولاد او بر می‌آید تا آنها را آلوده سازد و حساب آخرت را گمانی خیالی جلوه دهد. اما در حالیکه شیطان وعده‌های دروغینی بیش نمی‌دهد، بی‌خردان فریب او را می‌خورند. لذا تبعیت از شیطان گمراه محصول بی‌خردی و عدم تعقل آدمی است. پس از ابلیس از امت موحد حضرت موسی می‌توان مثال زد که در اثر جهل و بی‌خردی و تبعیت کورکورانه از دیگران دو بار به کفر نزدیک شدند. نخستین مرتبه هنگامی بود که پس از نجات معجزه آسا از حکومت سفاک فرعون، آن هنگام که گروهی را در حال بت‌پرستی دیدند، به تبعیت از آنان از موسای کلیم تقاضای خدایی محسوس همچون آن بت نمودند که موسی آنان را جاهل خوانده و نعمات پروردگار بر ایشان از جمله برگزیده شدن آنان بر جهانیان را یادآوری کرد. « وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ » (الاعراف، ۱۳۸)

مرتبه‌ی دوم نیز بنی اسرائیل از بی‌خردی به دام سامری افتاده و به شرک مبتلا گشتند که پس از آنان به مجازات بی‌ظنیر پروردگار در قتل خویش و یا برادرانشان محکوم شدند. « وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ الْتَوَّابُ الرَّحِيمُ » (البقره، ۵۴)

روایتگری قرآن از واقعه ی گوساله پرستی بنی اسرائیل و فتنه ی سامری در آیات ۸۷-۹۵ طه بیانگر آن است که آسیب عدم تعقل در دریافت های دینی، موجب شرک پیروان موسی در غیاب چهل روزه ی وی گردید. از این رو حضرت موسی پس از بازگشت از طور و احتجاج با قومش، ایشان را به سبب ساده انگاری سرزنش کرد. در آیات ۸۷ و ۸۸ طه بنی اسرائیل در برابر توبیخ موسی درصددند پیروی از سامری را امری غیرعامدانه و از سر سادگی جلوه دهند که گوساله ای پدید آمد که صدایی داشت و به عنوان خدای موسی معرفی شد و آنان عبادتش نمودند. لیکن در آیه ۸۹ موسی آنان را به سبب همین بی خردی و تبعیت کور از سامری ملامت نموده. وی خطاب به قومش می گوید: آیا ندیدید که گوساله جواب آنان را نمی دهد و سود و ضرری عاید کسی نمی گرداند، چگونه به صدایی فریب خوردید؟ « أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا يُرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا » (طه، ۸۹) چنانکه همین معنا را هارون نیز در غیاب موسی به آنان متذکر شده بود، لیکن ایشان سخن وی را نپذیرفته و گفتند تا بازگشت موسی صبر می کنیم.

در نتیجه آنچه که از این آیات به وضوح آشکار است، عتاب موسی بر پذیرش بدون استدلال دعوت سامری از سوی قوم خود بود که آنان در درجه ی اول خود موظف به خردورزی و حذر از گرفتار آمدن در چنین دامی بودند. در درجه ی دوم نیز موظف به پیروی از هارونی بودند که بر نهی از گوساله پرستی دلیلی معقول ارائه می نمود؛ لیکن آنان بدون تعقل در براهین وی، از سامری پیروی نمودند که از این رو مستحق عذاب سنگین الهی گردیدند.

سومین نمونه از عتاب بر پیروی بدون تعقل را در دعوت رسول خدا از مشرکان مکه و عناد ورزی آنان از پذیرش می توان جست و جو نمود. آیات در این زمینه بسیارند که برخی همچون آیات ۱۷۰ بقره و ۱۰۴ مائده، مشرکان را به سبب پیروی از نیاکانی که آنان نیز اهل تعقل نبوده و بدون علم به شرک روی آورده بودند، ملامت نموده است. « وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ » (البقره، ۱۷۰)

گروهی دیگر از آیات نیز با استمداد از دلایل عقلی به رد شرک و اثبات توحید می پردازند که در این باره آیه ۲۸ روم گواه این معناست. در این آیه مشرکان به سبب بی خردی در شریک دانستن مخلوقاتی که در عظمت و قدرت قابل مقایسه با ساحت خداوند نیستند، نکوهش گردیده اند. « ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ » خداوند در این آیه برای آدمیان مثالی زده که متناسب با حالات و شرایط آنان است. در این مثال با استفهامی انکاری از آنان پرسش شده که آیا نسبت میان شما و بردگانتان که جزئی از مایملک شما هستند، در تقسیم اموال و دارائی های شما مانند نسبت میان شما و شریکانتان است؟ به دیگر بیان آیا همان طور که از دخل و تصرف شریکانتان در هراسید، بردگان شما هم چنین قدرتی در تصرف اموال شما دارند که از آنان نیز خائف باشید؟ در ادامه پس از بیان این استدلال عقلانی، تفصیل آیات خویش را برای خردمندانی دانسته که از ادراک

خود در کسب معرفت استمداد جسته و جن و بنده و ملائک را با پروردگار هم ردیف نمی پندارند. سپس در آیه بعد مشرکانی که در آیه مذکور تلویحاً به بی خردی متهمشان نموده بود را چنان معرفی نموده که نه از روی علم بلکه در اثر پیروی از هوای نفس، توحید را انکار کرده و گمراه شدند. (طباطبایی، ۱۶/۲۶۴-۲۶۶)

چنانکه ابراهیم خلیل نیز بت پرستان قومش را که علی رغم تنبه بر ناتوانی بتها در ماجرای شکستن خدایان و تبری که ابراهیم بر دوش بت بزرگ قرار داد، از روی تعصب به پیروی کور خود از نخبگان دینی ادامه داده و قصد سوزاندن ابراهیم نمودند را امتی بی خرد خوانده است. « قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَف لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ » (آل عمران، ۶۶-۶۷)

بر پایه ی آیات سوره ی انبیا ابراهیم خلیل به منظور متنبه ساختن عقول خفته ی قوم مشرکش، بت ها را در خفا شکسته و تبر را بر گردن بت بزرگ نهاد و وی را خاطی معرفی نمود. در این هنگام قوم متعصب و تنگ نظرش هرچند برای لحظاتی به خود آمده و اقرار کردند که بت ها ناتوان تر از آن هستند که بخواهند چنین حرکتی انجام دهند، لیکن باز به قالب جهالت خویش بازگشته و بر سوزاندن پیامبر مصلحی که به خرد آنان احترام نهاده و ایشان را از تقلید کورکورانه رهانیده بود، مصمم گشتند. در این برهه آخرین عبارات حضرت ابراهیم با قومش به نقل قرآن چنین بود که چگونه خدایی که برای شما سود و زیانی ندارد را عبادت می کنید و از این بی خردی به ستوه نیامده و باز نمی گردید؟ حسینی در تبیین عتاب آیه شریفه بر بی خردی مشرکان، به جایگاه قوه ی عقل در آدمی اشاره نموده که مهمترین وجه تمایز میان او و حیوانات را فراهم آورده و اگر در وجود آدمی غالب گردد، وی را بدون تردید به سعادت و مسیر حق رهنمون می سازد و چنانچه مغلوب شهوات شود، صاحبش گمراه و زیانکار می گردد. لذا خداوند پس از آنکه با بیان دلایل عقلی حقانیت خویش را اثبات کرده، در مقام مذمت منکران و معاندان، آنان را به علت عدم استفاده از قوه ی تعقل مؤاخذه نموده اسن. (حسینی، ۸/۴۱۲-۴۱۳) در نتیجه در پیمودن مسیر دینداری، استمداد مداوم از این قوه ی ناطقه امری ضروری و بدیهی است که انسان متعصب و کوتاه نظر چنین قابلیت را از خرد خویش سلب می سازد.

اما نمونه ی آخر از نقش بی خردی در وابستگی به دیگران را در عتاب قرآن به برخی مسلمانان که به یهودیان معاند اعتماد کرده و به آنان دلبسته می شوند می توان ملاحظه نمود. به دیگر معنا این گروه که با خردورزی قادر به انتخاب دوست و دشمن نیستند، گاه و بی گاه فریفته یانسانهای معاند با پروردگار می گردند. چنانکه آیه ۱۱۸ آل عمران، خیانت پیشگی و نفاق یهود را در تعامل با مسلمانان برای آنان تبیین کرده تا شاید بیندیشند و از خطا رها شوند. « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤَا مَا عَنَّا قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ »

براساس سیاق این آیات، یهودیان با ادعای ایمان و پیش گرفتن رفتاری منافقانه درصدد فریفتن مسلمانان بودند؛ در حالیکه چنان از آنان کینه به دل داشته و از حسادت خشمگین بودند که در خلوت انگشتان خود را گاز می گرفتند و حتی علی رغم حفظ ظاهر، در سخنان آنان هم نشانه های این عداوت یافت می شد. از این رو قرآن

مسلمانان را از فاش ساختن اسرار خود نزد یهودیانی که دوستدار ضرر و زیان آنان هستند، برحذر داشته و مقصود از روشن ساختن وضعیت این فتنه گران نهانی را خردورزی مسلمانان توصیف نموده است. از همین رو در همین سوره به مسلمانان مژده می دهد اگر هوشیارانه بر نقشه های شوم دشمن صبر نموده و تقوا داشته باشند، خداوند آنان را از فتنه ی معاندان محفوظ می دارد. « **إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصَبَرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ** » (آل عمران، ۱۲۰) در نتیجه با استناد به آیات مذکور گروهی از مسلمانان منافق که با یهودیان ارتباط برقرار نموده و فریب آنان را خورده و عداوتشان را نادیده انگاشتند، گروهی بی خرد بودند. چنانکه اوج این فریفتگی و تبعیت نابخردانه را در آیات حشر می توان مشاهده کرد که پس از آنکه یهودیان دشمنی را به نهایت رسانده و پیامبر بر خروج آنان از مدینه مصمم گشت، تهدید نمودند که در صورت اخراج یهودیان با آنان از مدینه کوچ خواهند کرد و در این باره از کسی تبعیت نخواهند داشت. سپس گامی فراتر برداشته و به عنوان گروهی از مسلمانان، جامعه ی مسلمین را در صورت اعلام جنگ با یهود به جنگ داخلی تهدید نمودند. « **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِئْكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** » (الحشر، ۱۱) از این رو در آیه ۱۴ حشر معاندان با پروردگار که به جنگ با پیامبر می اندیشند را فاقد تعقل خوانده است. طبرسی در تبیین انتساب بی خردی با آنان می نویسد: ایشان مردمی هستند که اندیشه و خرد ندارند که چیزی را که در آن صلاح و هدایت است از چیزی که در آن گمراهی و ضلالت است، تشخیص دهند. لذا طبیعی است که دل‌های کسانی که به خلاف عقل عمل می کنند پراکنده است، زیرا عقل همگان را به مسیر واحدی که طاعت الهی و نیکی خلق در آن است رهنمون می شود؛ لیکن آنگاه که خرد به کنار رفت، اختلاف ها و هواهای نفسانی هریک درصدد تحقق خواسته ی خویش برآمده و تفرقه ایجاد می گردد. (طبرسی، ۹/۳۹۶)

نتایج مقاله

دعوت به خردورزی، به معنای بی‌نیازی از دین و محوریت همه جانبه عقل نیست. بلکه آدمیان با وجود بهره‌مندی از عقل، پیوسته نیازمند راهنمایی‌ها و دستگیری‌های پیامبران بوده و هستند و برای شناخت راه سعادت و کمال حقیقی خود و برطرف کردن اختلافات اجتماعی، راهی جز پیروی از وحی ندارند. از این رو نباید به انگیزه حرمت نهادن به عقل از حریم وحی کاست، یا به منظور حفظ قداست وحی، ارزش و اهمیت عقل را نادیده گرفت. بلکه عقل و وحی دو حجت الهی‌اند که در کنار هم، فهم صحیح دینی را تشکیل می دهند. از این رو نه تنها بین داده‌های آن‌ها، تعارضی نیست، بلکه از همراهی و هم‌آهنگی نیز برخوردارند و سعادت بشر در گرو هم‌زیستی همدلانه ی آن دو است.

کتابشناسی

قرآن کریم

- ۱- ابن فارس، أحمد، معجم مقائیس اللغة، عبد السلام محمد هارون، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ ق.
- ۲- بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، به تصحیح محمد عبد الرحمن المرعشلی، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.
- ۳- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (قرآن در قرآن)، چاپ دوم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش.
- ۴- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، به تصحیح علی هلالی و علی سیری، چاپ اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.
- ۵- حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، تفسیر اثنا عشری، تهران: انتشارات میقات، ۱۳۶۳ ش.
- ۶- راغب أصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، داوودی، صفوان عدنان، چاپ اول، بیروت: دار القلم، دمشق: الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ق.
- ۷- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش.
- ۸- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد جواد بلاغی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.
- ۹- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.
- ۱۰- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، با مقدمه شیخ آغابزرگ تهرانی و تحقیق احمد قصیر عاملی، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۱۱- فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.
- ۱۲- فیومی، أحمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، چاپ دوم، قم: موسسه دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
- ۱۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح دارالحدیث، چاپ اول، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ ق.
- ۱۴- محمدی ری شهری، محمد، العقل و الجهل فی الكتاب و السنه، قم: انتشارات دارالحدیث، بی تا.
- ۱۵- مطهری، مرتضی، ده گفتار، تهران: صدرا، ۱۳۸۲ ش.